۶۸. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۲/۱۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - دوشنبه،۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۴ موضوع:احتمال تقیه دررفتار جعفربن علی(۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- خروج حضرت از سامرا و رفع ممانعت از ارث توسط خلیفه بعد از هفت سال؛ تعبیر هادیة الکبری
- تعبیر «صح عندان»
- لزوم بررسی عملکرد جعفر بعد از خروج امام علیه‌السلام از سامرا
- انتساب افعال عجیب به جعفر و پیچیدگی شرائط
- شرایط خرق عادت انبیاء و اوصیاء

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
احتمال تقیه در رفتار جعفر بن علی.

موضوعات فرعی:
خروج حضرت حجت عج از سامرا‌ء و تقسیم ارث امام عسکری ع بعد از هفت سال، احتمال توبه جعفر و عدم تناسب با امامی بودن ذریه اش، کلام صاحب هدایة الکبری و مسلّم بودن خروج امام از سامرا به حجاز، لزوم بررسی رفتار جعفر بعد از خروج امام از سامرا، پیچیدگی شرلیط آن زمان و رفتار عجیب منسوب به جعفر، محل دفن جعفر در حرم سامرا‌ء، ساختارشکنی مخالف با حکمت و احتیاط، اجاز خرق عادت به انبیاء و اولیای دین در مواقع مهم، فتح مکه و خبردادن به پیام رسان به مکه، غیبت حضرت حجت عج در مقابل چشمان ماموران حکومت

خروج حضرت از سامرا و رفع ممانعت از ارث توسط خلیفه بعد از هفت سال؛ تعبیر هادیة الکبری

شاگرد: اگر توبه جعفر، ثابت بشود، آن وقت مذهب اولاد جعفر نمی‌تواند شاهد مطلبی که فرمودید باشد. چون ممکن است آنها شیعه شده باشند چون پدرشان توبه کرده است.

استاد: می‌فرمایید اگر توبه ایشان ثابت شود، ذریه ایشان همراه پدر ِتائب هستند، چه منافاتی با عرض من دارد؟ که توبه ایشان در شرائطی بود که چاره‌ای جز اظهار توبه نبود.

شاگرد: اعتقاد آنها اعم از این است که بخاطر توبه پدر باشد یا بخاطر احتمال شما باشد. یعنی جعفر مذهب انحرافی داشته و بعد که توبه کرد، بچه هایش هم طبق مذهب پدرشان بودند. این با فرمایش شما می‌سازد و با این عرض من هم می‌سازد.

استاد: با سائر چیزها هم می‌سازد. یعنی آنها حق را فهمیده‌اند و اصلاً پدر را قبول نداشتند.

شاگرد: این را قبول داریم که معمولاً اولاد تابع پدرشان می‌شوند. با اینکه این را قبول داریم، اما می‌توانند تابع مذهب اخیر پدرشان باشند، نه تابع انحراف قبلی او. بچه‌ها از آن چه که آخر کار است تبعیت می‌کنند.

استاد: ببینید شاهد شرائطی است که دارد مطلبی را تقویت می‌کند. شما می‌گویید اگر این فرض را بگیریم دلیل نیست. خب ما که نخواستیم به آن معنا دلیل بگیریم. شما با این احتمال جلو می‌آیید و می‌گویید با وجود این احتمال، آن هم توجیه‌پذیر است. بسیار خب! ولی صحبت سر این است که تمام ذریه ایشان همه منتظر باشند. اما در توبه کردن، فوقش می‌گویند کار اشتباهی کرده و توبه کرده است. اما چرا به چیزی معتقد باشند که پدرشان انکار کرده است؟ توبه به چه معنا است؟ توبه یعنی کاری که من کردم اشتباه است. ادعای امامت کردم، اشتباه کردم. کجا از جعفر نقل شده غیر از اینکه توبه می‌کنم، پسر بردار هم داشتم؟! مطالبی که در وصف او آمده و گناهانی که انجام داده را می‌گویید از آنها توبه کردم. عجائبی به ایشان نسبت داده شده است. منظور اینکه توبه اهمیت دارد. این که سائر اولاد ایشان را عرض کردم، نسبت به عبارت شیخ مفید بود. خود شیخ مفید ایرانی نیستند. در عراق به دنیا آمده‌اند و بزرگ شده‌اند. از بچگی با آن محیط آشنا هستند. وقتی می‌گویند «بل لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإمامية في وجود ابن الحسن ع و التدين بحياته و الانتظار لقيامه»[1]، این خبر مهمی است. نوعاً هم این جور نیست که خبر این ساادات در بلاد دیگر، در طول عمر شیخ

مفید نقل نشود. اینها چیزهای مهمی است. ولی خب تحقیق هم باید بشود. اگر یک بانک مشجرات از ساادات باشد، که خیلی بعید است نباشد، بهراحتی میتوان شجره ساادات کل کره را فهمید. شاید ساادات در مالزی واندونزی هم باشند. از شرق بلاد بگیریدی تا مغرب بروید. اجیال مهمی از ساادات هستند. بسیاری از آنها هم سنی هستند. در مغرب و مراکش اگر نگاه کنید، چه سلسله ای از ساادات، چه تصنیفاتی دارند و همه هم سنی هستند.

شاگرد: در بعضی از تعابیر بود که از اعتقاد باطل رجوع کرد. اگر هم توبه باشد، معنای عام همین است.

استاد: صرفاً مسأله تکذیب نبود. وقتی شواهد هم گرا پیدا میشود خیلی جالب میشود. آقا یک عباراتی را از الهدایه خصیبی ارسال فرمودند. البته مرحوم مجلسی هم در جلد پنجاه و دو بحارالانوار آوردهاند. آن چه که منظور من است، در نقل بحارالانوار افتاده است. اصلاً معلوم میشود که عبارت سقط دارد. یکی-دو سطر از کتاب افتاده است. در بحارالانوار، جلد پنجاه و دوم، صفحه شصت و هشت فرمودهاند: «فی بعض موالفات اصحابنا». کتاب الهدایه در جامع الاحادیث هست.

آن چه که میخواهم بگویم که برای مطالب دیروز شاهد خوبی است، در بحارالانوار افتاده است. اما در متن کتاب هست. آن چه که در جامع الاحادیث آمده، چاپ اول الهدایة الکبری است. یک چاپی هم بعدا به من دادند که با تعلیقات است. هر دو در بیروت چاپ شدهاند. دیروز احتمالی را عرض کردم؛ صرفا بهعنوان احتمال طلبگی عرض کردم. گفتم اینکه ذهبی میگوید هفت سال ارث را نگه داشتند، شما باید عینک خودتان را در درباره ببرید. ببینید آنها میخواستند چه کار کنند. هفت سال نگه داشتند. عرض کردم احتمالاً آنها میدانستند الآن حضرت در سامرا تشریف دارند، لذا نگه داشته بودند تا جریان را کنترل کنند و به حضرت دست پیدا کنند. چرا بعد از هفت سال رها شد؟ چون دستگاه خلافت فهمید که حضرت از سامرا رفتهاند. خیلی جالب است این شواهدی که یک دفعه خبر بیاید.

> **وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عِيسَى بْنِ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ خَرَجْتُ فِي سَنَةِ ثَمَانِيَةٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ إِلَى الْحَجِّ وَ كَانَ قَصْدِي الْمَدِينَةَ وَ صَارِيَا حَتَّى صَحَّ عِنْدَنَا أَنَّ صَاحِبَ الزَّمَانِ (عليه السلام) رَحَلَ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَجَلَسْتُ بِالْقَصْرِ بِصَارِيَا فِي ظُلَّةِ أَبِي مُحَمَّدٍ (عليه السلام)**
>
> **[2]**

خود حسین میگوید: «**عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عِيسَى بْنِ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ خَرَجْتُ فِي سَنَةِ ثَمَانِيَةٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ إِلَى الْحَجِّ**»؛ چون خود این حسین حدود سال دویست و شصت که شهادت امام عسکری است، متولد شده است. عیسی بن مهدی الجوهری سالها بعد برای او گفته است. در سنی بوده که میتوانسته استماع حدیث کند. میگوید این محمد بن عیسی جوهری گفت: «**خَرَجْتُ فِي سَنَةِ ثَمَانِيَةٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ إِلَى الْحَجِّ**»؛ سال دویست و شصت و هشت. درست دارد آدرس میدهد. همان هفت سالی است که ذهبی میگوید. ایشان میگوید سال بعدش به حج رفتم. «وَ كَانَ قَصْدِي الْمَدِينَةَ وَ صَارِيَا». اینجا منظور من است: «**حَتَّى صَحَّ عِنْدَنَا أَنَّ صَاحِبَ الزَّمَانِ (عليه السلام) رَحَلَ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الْمَدِينَةِ**»؛ اینها خیلی جالب است. من روی حدس هفت سال را گفتم. خلیفه مطمئن شد که حضرت از سامرا رفتهاند، لذا دید فضا عوض شده و لذا ارث را اجازه داد. یعنی دید کاری که میخواست بکند، گذشت. خبردار شد که حضرت از سامرا رفتهاند. این احتمال بود. ایشان هم خبر آن زمان را میگوید. میگوید دویست و شصت و هشت، به حج رفتم، «صح عندنا ان صاحب الزمان رحل من العراق». اینها شواهد هم گرا است.

شاگرد: سال وفات امام عسکری چه بوده؟

استاد: دویست و شصت بود. تا دویست و شصت و هفت ارث را نگه داشته بود. او می‌گوید من در سال دویست و شصت و هشت به حج رفتم. آن جا بین شیعه معروف بود که حضرت از عراق رفته‌اند.

شاگرد۲: یعنی به مدینه رفتند؟

استاد: البته بعدش می‌گوید که در مدینه خدمت حضرت مشرف شده بود. حالا آیا مکاشفه بوده، یا یک خرقی از تشرف بوده؟ چون می‌گوید غذایی که حضرت فرمودند بخور، بعد فرمودند دست بشر این را نپخته است، این غذا از بهشت آمده است. منافاتی هم ندارد. ولی گاهی خیلی چیزها صورت می‌گیرد، کسانی که دقیق النظر باشند می‌فهمند این خود تشرف بوده یا یک نحو مکاشفه بوده است. تمییزش خیلی مشکل است. علامه طباطبایی رضوان‌الله‌علیه در آن قضیه معروفی که دارند، فرمودند. خود ایشان فرمودند درب خانه به صدا در آمد، رفتم و گفتم چه کسی است؟ گفت شاه سلطان حسین. فرمودند بعداً در تبریزی قبر او را دیدم. دیدم دویست سال قبل وفات کرده بود. ایشان می‌گویند من که در نجف نشسته بودم؛ پشت میز تحریر نشسته بودم و سرم هم پایین بود. از پشت میز بلند نشدم اما در عین حال وقتی صدای در آمد بلند شدم و رفتم با او صحبت کردم. پیام حضرت را به من رساند که تا حالا ما متکفل شما بودیم، هجرت نکنید، بعد از این هم متکفل خواهیم بود. معروف است که علامه فرموده بودند...؛ شاگردانشان هم همه می‌گویند. حاج آقای بهجت هم مکرر از علامه نقل می‌کردند. علامه فرموده بودند سالی که به گفت، هر چه حساب کردم جور در نمی‌آمد. با شروع تحصیل جور نمی‌شد. با تشرف به نجف جور در نمی‌آمد. تنها چیزی که با آن سال جور در آمد و حضرت فرمودند ما هجده سال است که شما را متکفل هستیم، وقتی بود که من عمامه گذاشتم. این خیلی جالب بود.

خب ببینید آنطور که یادم هست علامه تصریح می‌کنند من از پشت میزم بلند نشدم. ولی وقتی صدای در آمد، بلند شدم و رفتم صحبت کردم. در این فضای بحث به این مکاشفه می‌گوییم. عین بدن جسمانی آن جا نرفت و این گوش صوت آن را نشنید. گویا در عالم دیگری است. حالا هر چه اسم آن را بگذارند. بحث‌های مفصلی دارد. منظور احتمال دارد که برای جوهری یک نحو مکاشفه ای شده باشد. شواهدش هم در جاهای دیگر هم زیاد است. ظاهراً مرحوم آقای امین حج مشرف بودند. وقتی شریف مکه داشت وفات می‌کرد، آن جا بودند. نقل خود آقای امین است. حاج آقا مکرر می‌فرمودند. بعد رفتند و آن جا وارد شدند، حضرت صحبت می‌کردند. بعد وقت احتضار شریف مکه بود، بعد آسید محسن به مأمور در گفتند این آقا کجا رفتند؟! او گفت کدام آقا؟! خب اینها یک هم بافته‌ای از اینجا و آن جا است؟ یا مکاشفه ای صرفاً از عالم دیگری است که برای یک نفس قدسی ظهور می‌کند؟ یا مکمل هم هستند؟ یا محضا اینجا است؟ این بحث‌ها جای خودش باشد.

علی ای حال آن چه که منظور من بود، خیلی جالب است. می‌گوید سال دویست و شصت و هشت، گفت «صح عندان» که حضرت از عراق رفته‌اند.

---

[1] الفصول العشرة في الغيبة، ص: ۶۵

[2] الهداية الكبرى نویسنده : الخصيبي، حسين بن حمدان جلد : 1 صفحه : ۳۷۳

تعبیر «صح عندنا»

شاگرد: «صح عندنا» به چه معنا است؟

استاد: «صح» زیاد به کار می‌رود. در کتب موروثی و ... زیاد هست. یعنی این جور ثابت شده است. به نظرم این خدون در باب «مبادء دولة الشیعه» می‌گوید «و قد صح...». یعنی واضح و آشکار است که اهل البیت چه می‌گفتند و بعد جریانات چه می‌شد. این اصطلاح رایجی است، یعنی ثابت شده. نه اینکه روایت بود و سندش صحیح بود. اصلاً منظور این نیست. یعنی نزد ما معلوم شد. اصطلاحی است که کاربرد زیادی دارد.

لزوم بررسی عملکرد جعفر بعد از خروج امام علیه‌السلام از سامرا

حال سؤالی که من دارم، جالب است. ببینیم در این فاصله از سال دویست و شصت و هشت، دویست و شصت و هفت که ارث تقسیم شد، نقل‌هایی از جعفر هست یا نه. ببینیم در این فاصله چه کار کرده است. این خیلی مهم است. از دویست و شصت و هفت-هشت که حضرت از عراق رفتند، ببینیم عملکرد جعفر با شواهد بیرونی چه بود. وقتی آدم بگردد شواهد را پیدا می‌کند. چون چهار-پنج سال بعد از رحلت حضرت از عراق، او زنده بود. در سامرا بود. از او چه چیزی نقل شده است. چه چیزهایی گفته است.

ببینید سابقه جعفر یک کلمه نیست که فقط بگوید بردرم پسر ندارد. عجائبی است. اصلا آدم از بزرگی حرف شک می‌کند. منافق ابن شهر آشوب را نگاه کنید. می‌گوید: «وه المعروف بزق الخمر»[1]. یعنی می‌گفتند خمره شراب داشت. در توضیحش کسی گفته یعنی «لشربه علناً». کسی علنی شرب خمر کند. شما کدام نقل را داری که او شرب خمر کرده است؟! «زق الخمر» یک تعبیری عوام و عرفی برای کسی است که دائم مست بود. دائم السکر بود. مثل خود ولید که حوض درست کرده بود و در حوض خمر می‌ریخت. جام و اینها کمش بود. حوض درست کرده بود و در حوض می‌ریخت. خب حالا آن هم در سامرا و در بیت امام بگوید او خمره شراب است! تعبیری کمی نیست. از بزرگی وصف آدم به شک می‌افتد. در الغیبة، وقتی مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کنند، ابوهاشم جعفری است. می‌گوید در زندان بودیم که امام حسن عسکری با برادرشان جعفر وارد شدند. می‌گوید من بلند شدم و احترام کردم و فرشم را زیر پای حضرت انداختم، تا بی احترامی به حضرت نباشد.

بعد می‌گوید جعفر آن جا بود و گفت: «وا شطناه [شَيْطَنَاهُ] بِأَعْلَى صَوْتِهِ»[2]. می‌گوید او جاریه ای داشت که اسمش «شطنا» بود. در خود روایت می‌گوید کنیزش را صدا کرد که مثلاً من الآن در زندان آمدم تو کجایی! من از تو دور افتادم. بعد می‌گوید امام به او فرمودند «اسکت». بعد می‌گوید «إِنَّهُ رَأَوْا فِي آثَارِ السِّكْرِ»؛ دیدند اینها آثار سکر است. خب این یکی از آنها است. خب «راوا فیه آثار السکر» اما آیا تو دیدی که شراب خورد؟! آن هم چه زمانی شراب خورده بود که با امام او را بگیرند و به زندان بیاورند؟! شما فکرش را بکنید؛ به صرف اینکه می‌گوید «واشطناه»، چرا گفت؟ چه قصدی داشت؟ می‌خواست چه کار کند؟ همه اینها محل بحث ما است. گفته بود ما بدمستی او را دیده‌ایم ولی شربش را ندیده ما! این ممکن هست یا نه؟! کسی دائماً بد مستی بکند، اما کسی شرب خمر او را ندیده باشد؟! اما عرف می‌گویند. آیا کسی که دائماً بد مستی می‌کند، می‌شود مدمن الخمر نباشد؟! معلوم است کسی که دائماً حال سکر برایش هست مدمن الخمر است. و حال اینکه در این فرض هایی که ما داریم، اگر این احتمالی که می‌دهیم درست باشد، همه این فضاها، فضای دیگری می‌شود.

[1] مناقب آل أبي طالب - ط علامه نویسنده : ابن شهرآشوب جلد : ۴صفحه : ۲۷۳

[2] الغيبة نویسنده : الشيخ الطوسي جلد : 1 صفحه : ۲۲۷

انتساب افعال عجیب به جعفر و پیچیدگی شرائط

شاگرد: بالأخره مناسب بود که چند روایت برسد که آدم درستی بوده است.

استاد: ببینید این احتمالی که در ذهن من هست، شما باید این عینک را به چشم بزنید و مدتی با آرامش و بدون عجله کردن، خودتان را در درباز عباسی بگذارید تا جمیع محیط شیعه و عوام شیعه را داشته باشید، بعد ببینید آیا ممکن بود بعداً گفته شود که همه اینها ساختگی بود و تقیه میکرد؟ یا نه؟ شیخ مفید اشاره کردند که من بهخاطر ذریه ایشان، نمیگویم. اما اگر بگویم حقیقت امر او معلوم میشود. شیخ مفید از این عبارت میخواهند چه بگویند؟ حقیقت امر او معلوم میشود یعنی آنچه در فصل قبلی گفتم؟ که در الفصول العشره بود. در فصل قبلی گفتم جعفر که معصوم نبود. اولاد انبیاء که معصوم نبودند. لسان مفید کوبیدن او بود. اگر همه را میآوردم، حقیقت معلوم میشد، تعبیر دو پهلو است. معلوم میشود این هایی که گفتم همه درست بود؟ یا اگر همه را میآوردم معلوم میشد که یک خبایایی در امر هست؟ لذا عبارت مفید دو پهلو است. ظاهر صدوق اینطور نیست، معلوم میشود که دید ایشان نسبت به جعفر منفی شدید بوده است. حالا آن چه که شما میگویید را نگاه کنید. مردم میدانستند که جعفر کارهایی کرده است. کسی که بین مردم «زق الخمر» است، بعد مثلاً شما مثل کمونیست ها بگویید هدف وسیله را توجیه میکند. او اصلاً اینطور نبود؛ ساختاری که از او تشکیل شده بود، با پیشینه بازتاب دهنده اجتماعی ای که داشت، بگوییم فلان نقش را داشت و اصلاً تناسب نداشت! لذا فضای نبود که بگویند این جعفر درواقع امر طور دیگری است. چون اصلاً این جور رفتاری انتظار نبود. ولو آنها خبر نداشتند و جعفر میدانست که در عسکر دارد چه میگذرد. جعفر و بیت میدانستند این مالعین دستگاه خلافت میخواهند چه کارها بکنند. معروف است؛ کسی که دنبال حضرت کرد، شاید رشیف بود؛ اصلاً نمیتوان برای دیگران گفت که آنها چه کار میکردند. حال فقط میگویند او دائماً حرفهای مستی میزد. خب یک نفر نقل کرده که بگوید دیدم شراب را نوشید؟! این خیلی فرق دارد تا اینکه بگوید من او را مست دیدم. یعنی حرفهایی میزدم که آثار سکر از او نمایان بود. اینکه حرفهای آنها را اصلاً تأیید نمیکنند.

شاگرد: اگر اینطور باشد مظلوم ترین امامزاده تاریخ میشود.

استاد: خدای متعال که فقط این چهار روز این دنیا را ندارد. الآن خیلی ها هستند وقتی به کما میرود، میبینید چه اطلاعاتی به دست آورده است. من که الآن حرف میزنم، معلوم نیست فردا زنده هستم یا نه. اگر فردا در عالم دیگری باشم، «بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»[1]. رنگ خیلی از چیزها عوض میشود و رنگ دیگری پیدا میکنند. البته عرض کردم ما نمیخواهیم این ساختار را به هم بزنیم. امروز که مطرح کردم به این جهت بود تا ببینیم در این فاصله ایشان چه کار کرده است. کدام فاصله؟ فاصلهای که روی فرض ما دیگر دلهره نداشت، نقشی که در منصرف کردن حکومت داشت و فوری به بیت خبر میداد که آنها دارند میآیند را دیگر نداشت، ایشان بعد از دویست و شصت و هفت چه کار کرد. در نقل ها بگردیم. شواهد خیلی خوبی میشود.

شاگرد: باز بعید است که بعدش خودش ار ول بدهد. چون او ار می کشتند.

شاگرد۲: بالأخره یک نسل بعد شرائط تغییری میکرد. باید میگفتند.

استاد: به بیت حملهها داشت. در آن کتابی که فرمودید ایشان در آخر کار میگوید وقتی کتاب تمام شد، جعفر به خواب من آمد و از خواب فهمیدم که میگوید زود باش این کتاب ار چاپ کن! البته خواب که حجیت آن جور ندارد. باز هم عرض میکنم که از حیث فضا نمیتوان ساختار ار شکست. مجموعه کارهایی که از او نقل شده زیاد است. اگر آن احتمال ثبوتی باشد، باید برگردیم و به بسیاری از نقل ها با این عینک نگاه جدی کنیم. این خیلی مهم است. همان نقل ابوخالد کابلی نقل سنگینی است؛ «وه عندالله کذاب». این شوخی نیست. مرحوم صدوق به دوطریق از شاه عبدالعظیم حسنی نقل میکنند.

شاگرد: در این هفت سالی که میفرمایید چرا حکومت به حرف جعفر اعتناء نکرد؟ به فرمایش مرحوم صدوق آنها خودشان میدانستند که حضرت نیست. یعنی میدانست که این جعفر دارد دروغ میگوید.

استاد: نه، معلوم نیست که به این سادگی بفهمند دارد دروغ میگوید. اگر میخواست این کار ار بکند، باید نزد آنها اعتماد سازی کند تا نزد آنها دروغ گو نباشد. مثلاً در بعضی از نقل ها هست، وقتی اهل قم آمدند، گفتند جعفر کجا است؟ گفتند بیرون شهر است. زورقی برده و در آن جا مغنیهٔ برده و مشغول هستند. میگوید آنها گفتند عجب! چه امامی است که ما میخواهیم سهم امام ار به او بدهیم؟! الآن جاریهٔ مغنیهٔ در قائق برده و دارند تفریح میکنند! این نکات جالب است. یعنی ببینید چه نقلهایی علیه او هست. حتی اغاره ها هم هست؛ مانعی ندارد. همه شیعه گریه میکردند و میگفتند این پسر امام است و این جور بیت امام ار به هم میریزد. ماموراهای حکومت ار میآورد و خانه ار به هم میریزند و میبرند. این کارهای عظیم عملاً شده بود. اما اینکه واقع مطلب چیست، حرف دیگری است.

شاگرد: جعفر متوفای چه سالی است؟

استاد: دویست و هفتاد و یک است.

شاگرد۲: جعفر در زمان امام هادی علیهالسلام و در زمان رحلت امام هادی علیهالسلام هم ادعای امامت میکند. لذا این «زق الخمر» هم نشان دهنده این است که دو دسته بودهاند. یک دسته مربوط به پیروان امام حسن عسکری بودهاند و یک دسته هم طرفدار جعفر بودهاند. یعنی با هم اختلاف داشتند. «زق الخمر» هم انتساب آنها به جعفر است.

استاد: تمام این هایی که نقل کردید، باید مورد کنکاش قرار بگیرد. خود امام هادی فرمودند نسبت او با من نسبت پسر نوح است. اما در توقیعی که حضرت فرمودند دقیقاً در ابتدا از پسر نوح اسم میبرند اما برای غیر از جعفر. میگویند مثل آنها مثل ابن نوح است. بعد جعفر ار جدا میکنند و میفرمایند: «اما سبیل عمی جعفر فسبیل اخوة یوسف». خب چرا حضرت در توقیع جدا کردند؟! حتی نقلهای این چنینی هست که مثل علی بن حسن بن فضال قائل به امامت ایشان بود، حتی بعد از او. اگر به این صورت بود، چطور یک نفر از ذریه خود جعفر اینطور نبودند و شیخ مفید بگویند تمام آنها منتظر امر حضرت بودند؟! این تعبیرات کمی است؟! اینها چیزهایی است که ذهن ما ار به این سمت میبرد. یعنی هیچ دور نیست همین جور که دستگاه خلافت از قبل مواظبت میکرد، در بیت هم داشتند زمینهسازی میکردند.

شاگرد: از زمان امام صادق علیهالسلام زمینهسازی بود.

استاد: بله، به‌خصوص زمانی‌که متوکل آمد.

شاگرد: روایتی که حضرت صادق را در مقابل کاذب قراردادند.

استاد: یعنی دستگاه خدای متعال است؛ «بَدَا لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ». ببین روایت ابوخالد همه همان زمان جعفر را به‌عنوان کسی معرفی می‌کند که عمالً و به حمل شایع محافظ مهم جان حضرت است، آن هم از دست کسانی که اهل البیت را در عسکر چهارچشمی زیر نظر داشتند. بعداً هم بین شیعه اصلاً تاب این نبود که به آن‌ها بگویند این‌ها این‌طور نبودند. اگر کامل الدین صدوق و سائر نقل‌ها را ببینید؛ اگر همین حرف در یک روایت می‌آمد، اولین کسی که به‌هیچ‌وجه قبول نمی کرد، مثل شیخ صدوق بود. یعنی مجموع فضا بین شیعه و قبلش زمانی‌که حضرت در سامرا بودند، و جریاناتی که محدثین شیعه و عرف شیعه و عوام و خواص شیعه می‌دانستند اباء داشت از این‌که او بخواهد باطنا محافظ باشد. این خیلی مهم است. لذا ما آن‌ها را به هم نمی‌زنیم.

شاگرد: قبر جعفر مسلم است کجا است؟

استاد: در حرم است. تا جایی که دیدم یک نفر نگفته که بیرون باشد.

شاگرد: کسی که در خانه امام عسکری دفن شده باشد، آیا اعتراضی شده که چرا آن جا دفن شده؟

استاد: نه. دروغ هایی هست که بعداً آمده. می‌گویند او اعتراض می‌کرد که چرا مادر امام را می‌خواهید در بیت ایشان دفن کنید؟ من وارث هستم؟ و حال این‌که ایشان با امام عسکری ابوبینی بودند. آن‌ها می‌گویند ام امام غیر از ام او بود. او هم می‌گفت ام امام را نباید در خانه دفن کنید.

شاگرد: هدایة الکبری در جای دیگر از کسانی که ادعای نیابت دارند نقل می‌کند که بعد از هفت سال دیگر با نصیری ارتباط دارند. بعد می‌گویی این نقل را تنها برای من گفت که حضرت را در مکه در فلان سال دیده. مفضل دارد که امام صادق فرمودهاند که حضرت بعد از هفت سال از سامرا خارج می‌شوند و بعد هم کسی ایشان را نمی‌بیند مگر محمد بن نصیر.

استاد: ان شاءالله دنبال این مطالبی که فرمودید می‌رویم. آن‌ها کسانی بودند که می‌خواستند ادعای نیابت کنند. برای چه ادعای نیابت کنند؟ برای این‌که بگویند حضرت بعد از هفت سال رفتند؟! خب سال دیگر را بگویند، قبلش یا بعدش را بگویند.

شاگرد: مفضل از امام صادق روایتی را نقل می‌کند که شش سال در سامرا دیده می‌شدند....

استاد: مرحوم مجلسی نسبت به کتاب هدایة الکبری می‌گویند من متفردات آن را نمی‌آورم. برای نصیری‌ه و نمیری‌ه است. آن مباحث گسترده را دارد. ولی این‌که ذهبی می‌گوید خلیفه هفت سال ارث را نگه داشت، این را مفضل و نصری‌ه درست کرده‌اند و به دست آن‌ها داده‌اند؟! یا او دارد از ابن خلکان نقل می‌کند؟ یعنی خود اهلسنت دارد به‌عنوان یک نقل بیرون می‌آورد.

شاگرد: یعنی نصف روایت درست است و نصف دیگر را از خودشان دارند؟

استاد: مانعی ندارد. یعنی اصل «صح عندنا» یک خبری بود که شیعه می‌دانست، آن‌ها می‌خواستند هر جور که شده خودشان را متصل کنند و ادعای خودشان را سر برسانند. علاوه که حرف نمیری‌ه در وسط غیبت صغری پیش آمد. این جور نبود که قبلش و آن وقتی که توقیعات می‌آمد مطرح باشند. در غیبت شیخ هست که وقتی توقیع آمد به دست محمد بن عثمان آمد یا به دست حسین بن روح. خود عثمان بن سعید به نظرم پنج-شش سال بود. بعد محمد بن عثمان بود که نایبتش چهل سال بود. بسیار هم جلیل القدر است. پدر و پسر هم در بغداد در باغ خودشان کنار هم هستند. مرقد

حسین بن روح جدا است. مرقد حسین بن روح در بازاری است اما عَمریَین سلام الله علیهما در باغ خودشان هستند. ما توفیق نشد به زیارتشان برویم

شاگرد: فرمودید مادرشان یکی است؟

استاد: بله، می‌گویند جعفر و امام حسن عسکری علیه السلام ابوینی هستند. کسانی که مدافع جعفر هستند می‌گویند. البته تکتک اینها تحقیق خاص خودش را دارد. ممکن است پنج-شش ماه این مباحثه با شواهد خوبی دنبال بشود. نقلیات جور واجور است. اگر یادتان باشد همیشه عرض کرده‌ام که راه فطری بشر سند محوری نیست. آن چه که راه فطری ذهن بشر تشابک محوری و موضوع محوری است. لذا شما یک سند را تحلیل می‌کنید. وقتی طبق ضوابط منطقی، بخصوص منطق فازی تحلیل کردید، خروجی ای پیدا می‌کند. یک روایت به شئونات موضوعی تقسیم می‌شود و هر بخشی از موضوع آن یک درصدی از صدق را به خودش اختصاص می‌دهد. الآن همین روایتی که صحبت می‌کنم را اگر تحلیل موضوع کنید، «صح خروجه من العراق» را وقتی با مجموع اطلاعات دیگر ضمیمه می‌کنید، می‌بینید ارزش صدق «خروجه من العراق» هشتاد درصد می‌شود اما اینکه آنها بدنبال نیابت بودن زیر سی درصد می‌رود. مانعی ندارد در یک حدیث، خروجی بحث مونط به روش تشابک محور باشد.

شاگرد۲: دراینصورت می‌توان در معنای کذاب بازنگری کرد؟

استاد: مانعی ندارد. علی ای حال تا روزی که حقیقت امر به اعلان الهی معلوم شود، آن چه که بزرگان علماء و بدنه شیعه، روایاتی که معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند پابرجاست. چون مقتضای حکمت و احتیاط و عقلانیت این است که از چیزی که ساختار پیدا کرده عدول نکنیم. یعنی با آنها در نیافتیم. همین هایی که بوده را در نمی‌کنیم.

دیروز من سؤالی را عرض کردم؛ آیا جعفر از امام عسکری بزرگتر است یا کوچک تر است؟ الآن هر کجا در رفرنس ها نگاه کنید، می‌گویند دویست و بیست و هفت به دنیا آمده است. خب امام عسکری دویست و سی و دو به دنیا آمده‌اند. یعنی جعفر پنج سال از امام عسکری بزرگتر بوده؟ این خیلی امر مهمی می‌شود که سید محمد از همه بزرگتر بود. بعد جعفر و بعد امام عسکری ع. همچنین بحث‌های مفصلی که می‌گویند سید محمد آن نفیس را چه کرد و بعد وصیت کرد که آنها را به جعفر بدهد. مرحوم مفید در یک کلمه به اینها جواب می‌دهند. می‌گویند این همه جعفریه و وصایت را می‌گویید، در زمان ما اثری از آثار آنها نیست. با اینکه زمان مفید خیلی طولانی نبود. می‌گویند این همه فرقه‌هایی که گفته اند، هیچکدام نیست. مثلاً در زمان شهادت امام عسکری بیست فرقه بود. قول هایشان را هم می‌گویند. خب کدام یک از اینها می‌ماند؟! تعبیری آیه شریفه خیلی عجیب است! «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا»[2]. سیل به این صورت است. گرد و خاک و خاشاک و زبد دارد. «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»؛ اصلاً ریخت کار است. این را عقلاء قوم باید بفهمند دشمنان خدا چه مقاصدی دارند. این شوخی است: «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»[3]. فرعون می‌خواهد چه کار کند؟ چقدر کشت ات حضرت موسی به دنیا نیاید. واقعاً این کارها را می‌کرد. بالاتر از همه اینها را بنی العباس داشتند. ما نمی‌دانیم در دستگاه اینها و در اندرون بیت چه خبر بود. چه نقشه هایی داشتند. دیروز گفتم جریاناتی که از امام هادی علیه‌السلام در سامرا بود را نمی گذاشتند پخش بشود. قضیه «بَاتُوا عَلَى قُلَلِ الْأَجْبَالِ...»[4] شوخی است؟! چه زمانی حضرت را برد؟ نیمه شب بود. ای خود مامون که با شمشیر به امام جواد علیه‌السلام حمله کرد. همه اینها چیزهایی بود که کار آنها بود و انجام می‌دادند. الآن ما همه اینها را یک جا به‌عنوان نقل داریم. اما آن زمان نمی گذاشتند معلوم شود.

بنابراین من می‌گویم شیخ مفید فرمودند: «اما الزبد فیذهب جفاءا». فوری مردم می‌فهمند. «فَتَمَلَّسِيلُزَبَدا رّابيا» هست ولی در فضای خودش خداوند متعال «وَلِلَّهِ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ» [5] آن چه که خدای متعال می‌خواست، انجام شد. ولی‌ّوا در این دنیا ظهور کرد. روح مقدس‌شان در این دنیا هبوط کرد. در سنین طفولیت تا پنج-شش سالی که در سامرا بودند، محفوظیت‌شان حفظ شد و آن‌ها به ایشان دست نیافتند. با خرق عادت و غیر آن.

---

[1] الزمر۴۷

[2] الرعد۱۷

[3] البقره۴۹

[4] إرشاد القلوب نویسنده : الديلمي، حسن بن محمد جلد : ۱ صفحه : ۷۳

[5] یوسف ۲۱

شرایط خرق عادت انبیاء و اوصیاء

جلوتر هم عرض کردم؛ جاهایی که برای امر مهم نیاز بود، خدای متعال اجازه خرق عادت به انبیاء و اوصیائش میداد. این نکته معرفتی بسیار مهمی است. آن استاد شبیهش را در درس اسفار زیاد میفرمودند. لحظهای که تمام قشون اسلام با چه زحمتی آماده شده بودند تا بدون اطلاع ابوسفیان و اهل مکه وارد مکه بشوند...؛ اگر خبر داشتند که فوری بیرون میزدند و مثل سائر جنگها میشد. قوام فتح مبین که وعده الهی بود، این بود که اهل مکه نفهمند. یک دفعه چشم باز کردند و دیدند دور مکه لشکر اسلام است. هفتصد کیلومتر راه شوخی نیست. آن وقت کسی خبر ندارد و نفهمیده بودند. این وعده الهی بود. ایشان در درس اسفار با یک ملاحتی میگفتند. راهها را بستهاند و کسی خبر ندارد. تمام مدینه هم محاصره است تا یک کلمه خبر از مدینه به مکه نرود. همه راهها کنترل شده بود. این وعده خدا است. حال یک دفعه جبرئیل میآید. میدانید جبرئیل کجا میآید؟ آن جایی که وعده خدا است و باید بشود. الآن هم بهصورت بسیار مخفی خبر میخواهد در برود. اینجا جایش است. جبرئیل خبر آورد که خبر دارد در میرود. الآن یک نفر از مدینه به یک خانمی نامه داده؛ چون اقوامش در مکه بودند و میترسید. لذا یک خانمی را مأمور کرده بود. جبرئیل آمد و گفت خبر دارد در میرود. یک خانمی از فلان محله مدینه بیرون رفته است. حضرت زبیر و امیرالمؤمنین را فرستادند و فرمودند سریع بروید. یک خانمی هست. او را بگیرید. اگر این خانم میرفت، فتح مبین تمام بود. به مکه میرسید و به دست کسی میداد که برایش نامه نوشته بود. خبردار میشدند و همه بیرون میریختند و مثل سائر جنگها میشد. لذا اینجا جایش است. وقتی این خانم را گرفتند او اشک میریخت و میگفت من یک زن تنها و مسافر هستم. زنها را بیاورید تا من را بگردند. من بی گناهم. زبیر سست شد. یعنی از اشکها و التماسی که میکرد، سست شد. او هم میگفت من آماده هستم زنها را بیاورید تا من را بگردند. امیرالمؤمنین تا دیدند زبیر سست شده و آن زن هم این جور میکند، به قبضه شمشیر دست بردند و شمشیر را کشیدند، به زن گفتند ای میگویی ای گردنت را میزنم. این زن دید علی هست و شمشیر آماده و شوخی بردار نیست. گفت پس صبر کنید. زیر موهایش، چسبیده به پوست سرش مخفی کرده بود. از زیر موها درآورد. مطمئن بود هر خانمی را بیاورند آن را پیدا نمیکنند. آن را درآورد و داد. حضرت هم برگشتند. ادامه اش هم معروف است. کسی که نامه نوشته بود را خواستند. بعد هم حضرت او را بخشیدند. گفتند قصد بدی نداشته است. دلش برای اقوامش میسوخت.

ببینید سرجایش اینطور میشود. حضرت بقیة الله هم که در سامرا بودند همینطور بودند. جاهایی بود که کاملاً طبق روال عادی و با همین برنامهها صیانت میشد تا آنها تعرض نکنند. جاهایی هم بود که اقدام الهی بود تا حضرت از جلو چشم آنها غیب میشدند. یا دریا مانندی جلوی چشم آنها به پا میشد. مثلاً حضرت روی سجادهای بر آب نشسته بودند و نماز میخواندند.

والحمد لله رب العالمین